در پاسداشت مراتب تعهد شمس آل احمد

جانبازی عشاق نه چون بازی نرد است

■ سیدعلی سجادی ■

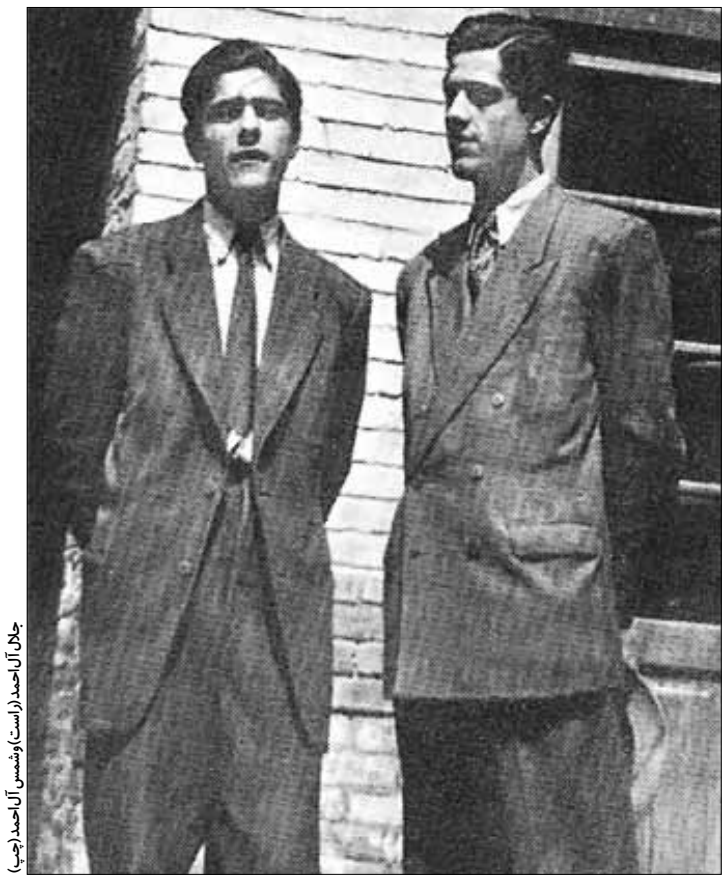

جلال آل‌احمد (راست) و شمس آل‌احمد (چپ)

مطلب وارده

بعد التحیه و السلام - تحیات رمضانی و سلام روستایی - لحظاتی چند از وقت گرامی اصحاب شریف روزنامه را به کار عرض وجود می‌گیرد. و اما بر فرزانگان عزیز و رسولان اهل کتاب و قلم و دوات «وطن امروز» پوشیده نیست که به یُمن تعامل و تعارفات، امروزه سلام‌های غیرروستایی نیز خالی از خلل و طمع نیست تا چه رسد به سلام یک روستایی شهرزده. باری! هر چه خاک طاهره خانم صفارزاده هست عمر خانم‌های فکور و فرهیخته باد که پس از توفیق دیدار با مشارالیها در منزلش – به یمن همراهی با روناشاد شمس آل‌احمد البته – هنگام صرف ناهار که ماش پلوخاگینه هم تهیه دیده بود، خطاب به میهمانان (آقا شمس و مخلص) گفت سلام، سلام بر همه الا به سلام فروش! باری! به عنوان احدی از آحاد راهپیمایان حسینی ایام شکوهمند انقلاب و مصدوم – مخدوم بی‌عنایت- آن ایام از مراتب حرمتگزاری و قدرشناسی صدر هیات رئیسه روزنامه نسبت به سابقون انقلاب، لذت برده و خداقوت گفتم. از خدا که پنهان نیست پس، از شما چه پنهان که این بنده نیز به نوبه خود حرف‌های نو و ناگفته از ایام انقلاب داشته و حتی به رشته تحریر درآورده‌ام که متاسفانه نه فقط مقبول تشکیلات انقلابی، که حتی مقبول سازمان‌ها و نهادهای برآمده از صدقه‌سر انقلاب نیز نیفتاد. و چه‌بسا که آغوش باز و فضای جانبازنواز «وطن‌امروز» مخلص را بر آن داشته باشد که – چشته‌خورانه البته – پرت و پلاهایش سیاهه و سواد صفحاتی از روزنامه گردد.

***

ضمن تحسین و تقدیر از اخلاص و ایمان آن برادر بزرگواری که با بنی‌صدر – از موضع یک مومن به انقلاب و مومن به اسلامیت نظام – تا پای جان دست به یقه و درگیر شد، اشعار می‌دارد بنی‌صدری بودن در مقاطعی به خودی خود نداشت هیچ عیبی، لکن پس از افتادن آب از آسیاب، عیب آن بود که جرم بنی‌صدری بودن خود را به گردن عمرو و زید انداخته و به قولی آی دزد آی دزد بگویند که دور از شأن حواریون انقلاب از خرداد ۴۲ است تا خرداد ۶۰ چه در صدر بوده باشیم چه ذیل.

باری! بگذریم و برویم به اصل موضوع.

و اما نقد و گله‌ای از آنچه در مراسم سومین سالیاد یکی از دوستان و معاریف کیهانی شهید سیدحسن و کساییان یعنی شمس راحل رفت. میخانه اگر ساقی صاحبنظری داشت...

۲۵ آذرماه سال گذشته، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران شاهد و فی‌الواقع برگزارکننده سومین سالیاد شمس آل‌احمد شد، با عنوان «جلال و شمس روشنفکران خودی (متفاوت)». این نگارنده گمنام نیز - شفاهاً البته – توسط فرزند ته‌تغاری آقا شمس (محمود) و دستیار موصوف به مراسم دعوت شده بود. گفتن ندارد که هر بی‌نام و نشان را که به ده راه دهند، ناخودآگاه راه خانه کدخدا و کدبانو را پرسیده و – به قصد بالانشینی – اقدام به بستن و رستن حمار خود در بهترین جای معلف نیز بنماید. این میهمان ناخوانده - اگر نه خودخوانده – هم به اعتبار و استظهار وعده و نویدی که فرزند شمس داده بود، سطوری از ۲ صفحه کاغذ را – به قصد واگویی خاطراتی نو و ناگفته از تمکین، تبعیت و طرفداری‌های متوفی از مدیریت روحانی کشور – سیاه کرد. و البته ناکام و نادم ماند و لذا هرچه گله، نقد و نق داشت- به‌علت ندادن مهلتی به ما برای گفتن ناگفته‌ها - بر سر مسؤول مومن و متعصب ولی منصف مراسم – موسی حقانی- هوار و خالی کرد. و از طرفی، خیالی نیست و نباید باشد چرا که در این سی و اندی سال پس از فجر – به‌رغم نسبت سببی و نسبی و خویشاوندی خونین با انقلاب – به ندرت اتفاق افتاده که از غیر اواسط‌الناس نیز صدا و صلایی خطاب به این ساکن صف‌النعال درآید که: «خالو، خرت به چند؟!» پس دیده نشدن و به حساب و به چشم نیامدن بر فقرا چندان گران نیامد و نخواهد آمد هم. اما حشر و نشر بیش از ۳ دهه با مرحوم مورد نظر در سفر و حذرها - که شرح مبسوط دیدار و دیدگاه‌های شمس با اشخاص حقیقی و حقوقی، ایضاً مواضع، جایگاه ادبی، انقلابی و سیاسی آنان از چشم و دید شمس در کتاب در دست تالیف و ۶۰۰ صفحه‌ای «سیر آفاق یا ۳۰ دور شمسی با شمس» خواهد آمد – بالاخص موضع‌گیری‌های بحق و بجای پدر و ۲ برادر شمس در عصر ستمشاهی، و بویژه بصیرت، پایداری و پایمردی جلال و شمس در تعصب و طرفداری از نهضت و انقلاب و بنیانگذار فقید آن موجب برنتابیدن اظهارات تکراری، یکطرفه و مقطعی برخی از صحبتراتان آن روز شد. گفتنی است که بوی انحصارطلبی در میراثداری و میراثخواری از شمس و جلال – با نان به هم قرض دادن‌های ۲ تن از میکروفنداران – به وضوح به مشام می‌رسید و شامه آزار می‌نمود. یکی از صحبتراتان مراسم – میرمحمود دعایی – را برای اولین بار در گرگان – مسقط‌الراس اینجانب – دیده و در مجلس بزرگداشت یادگار امام و در معیت شمس راحل هم که شرح اولین آشنایی او با شمس، زمان و نحوه آشنایی‌اش را از زبان و قلم خود استادمی‌خوانیم:

«دعایی – محمود - سی و اندی ساله – روحانی – باریک و کرمانی – عیالوار – مورد وثوق [حضرت] خمینی – سرپرست اطلاعات و اولین سفیر جمهوری اسلامی در عراق. چند سال قبل از سردبیری‌ام در اطلاعات، او را در کرمان دیدم، قرار بود قبل از نماز جمعه سخنرانی کند... همکاری‌ام در اطلاعات با او یکی، دو ماهی بیش دوام نیاورد. ۲۰ هزار تومان چک برایم فرستاد یعنی آورد که منگنه کرده و در پرونده «با مطبوعات» ضبطش کردم.» و اما یکی از حرف‌های تکراری مدعو مربوطه راجع به متوفی، بنی‌صدری شدن و مآلاً انزوا خزیدن شمس بود که ذکر و تکرار این موضوع – بنی‌صدری شدن و... – مخلص را به یاد یکی از رفتار یا اطوارهایی انداخت که نامبرده و میزبان گرگانی‌اش در قبال تلاقی و دیدار با شمس، از خود بروز دادند. آقا شمس به‌رغم اینکه با حضور دعایی آن روحانی دیگر با سردی و اکراه از کنارش گذشته و وقعی نگذاشتند، به اعتبار همکاری ۲ماهه با او نه‌تنها نرنجید که بزرگوارانه از اینکه خارج از تهران او را دیده، خوشحال هم شد به نحوی که ضمن سایه‌دستی و تفقد به یکی از خبرنگاران مبتدی محلی که نادیده و ناشناخته – ضمن ادعای تهیه دیدن ناهار برای استاد - تقاضای دستخط و امضا هم داشت، به این نکته هم اشاره می‌کند که در حال گوش فرادادن و رصدکردن حرف‌های سخنران است که گویا خاطرات مشترک و مثلثی با او و حاج احمدآقا داشته است. اما هنگامی‌که میهمان و میزبان استاد را نادیده انگاشته و حتی از حضور او – نه به‌عنوان مدعو و میهمان ویژه – که حتی احدی از جالسین صف‌النعال نیز نام نمی‌برند، متاثر و متاسف گردیده و به‌رغم ارادت قلبی و قبلی به احمدآقا، مراسم را ترک و دنباله کار خویش گرفت و رهسپار دشت و دمن شد. ناگفته نماند مرحوم قندهاری، نماینده فقید مجلس به‌شخصه در آن سفر برای استاد اکرام و احترام بسیار بجا آورد. استاد با مرحوم قندهاری درددل هم نمود بدین شرح:

هیچکس بی‌دامن‌تر نیست در عالم و لیک/ خلق می‌پوشند و ما در آفتاب افکنده‌ایم

اشاره‌اش به مقطعی از زمان و برهه‌ای از انقلاب بود که او نیز طرفدار خط سوم – و ایضاً بنی‌صدری – شده بود. منتهای مراتب تعجب و تاسف ایشان از این بابت بود که روحانیون دست‌اندرکار انقلاب در تهران یا شهرستان‌ها که پس از انقلاب با او آشنا شده‌اند چرا جِرم جُرم شمس را سنگین‌تر از جرم خودشان جار می‌زنند. حال آنکه او روشنفکر – و از طیف بنی‌صدر – بوده و چندین سال قبل از انقلاب نیز که استاد برای سفر استعلاجی به فرانسه رفته بود (سال ۵۴) بنی‌صدر و ناصر تکمیل همایون ـ میزبان آخرین منزلگه و مفر بنی‌صدر قبل از فرار ـ در غربت غرب به عیادت او رفته بودند و خلاصه در عجب و اسف بود که برخی روحانیون در تهران و شهرستان‌ها که گاه از بنی‌صدر حکم هم گرفته و تبعیت و طرفداری هم کرده‌اند، چرا او را به چشم معصیت‌کار می‌بینند و آنچه برای مخلص نگارنده مایه عبرت و حیرت است اینکه نویسنده یومیه‌های موسوم به «خشت خام» چگونه – چه بجا و بحق هم - آن دست فرافکنی و ابن‌الوقتی‌ها را رصد نموده و از دوردست‌ها می‌دیده و در خشت خام هم. آقا شمس اگر هم نمی‌گفت که کتب و آثارش– به جز حدیث انقلاب و از چشم برادر – را نپسندیده و چنانچه عقل امروز را می‌داشت، دست به تحریر آنها در دیروز نمی‌زد، باری! بر همگان – بویژه اصحاب و اقطاب قلم و انقلاب – پوشیده نیست که «از چشم برادر» به خودی خود یک تاریخ است، تاریخ برهه‌ای از ایران و انقلاب. از مشروطه بگیر تا بزن‌بزن‌های ملی شدن نفت، ایضاً توده‌بازی‌های قبل و بعد از کودتا، نهضت ۱۵ خرداد و حتی انقلاب کبیر اسلامی‌مان. حالا اگر آن مدیر و مسؤول محترم روزنامه اطلاعات فقط می‌خواسته کتابی را معرفی کند حاوی ذکر نام او و امثاله باشد، حرفی نبود و حتی باز اگر فقط دست به معرفی کتاب جدیدی از مجری آن روز برنامه می‌زد که لابد در موسسه متبوع خودش به چاپ رسیده قابل درک بود. ولی آنچه مایه تعجب و تاسف شد و می‌شود مکتوم گذاشتن کتاب مستطاب حدیث انقلاب بود که حاوی بخش اعظمی از مباحثات، سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌های بجا و بحق شمس آل قلم بود؛ مواضعی که حضرت پیر و رهبر کبیر(ره) را بر آن داشته بود تا خطاب به این نویسنده متعهد بفرماید: «آنگونه که من در تلویزیون می‌بینم شما الحمدلله از روی میزان حرف می‌زنید و...» و آقا شمس نیز از آن لحظه به بعد با زبان، قلم و قدم از این شهر به آن شهر، از این مسجد به آن دانشگاه، از این منبر به آن پادگان راه افتاده و دست به سخنرانی‌های پرشور، امیدآفرین و اعتمادساز همزمان با نوشتن مقالات و مطالبی به یاد ماندنی بر له انقلاب – بویژه مدیریت روحانی نهضت – نمود، که اگر به چشم بصیرت بنگریم، شاه شمس‌الدین طالقانی یک‌تنه بار مسؤولیت و مدیریت وزارتخانه‌های فرهنگ و ارشاد، سازمان تبلیغات، حوزه هنری و حتی وزارت خفیه اطلاعات را نیز به‌دوش می‌کشید، با گذاشتن کمترین هزینه‌ای بر دوش بیت‌المال نیز. باری! آقاشمس، هم در ماجرای اطوار ۲ تن از آشنایانش در گرگان، هم بعدها شفاهاً و کتباً به ضرورت اصلاح برخی از تعارفات کتبی و به قول خودش شاه‌عبدالعظیمی و شیرازی پی برده و به‌رغم رودربایستی، به اصلاح اسامی و سایر موصوف و صفت‌های مندرج در «سیر و سلوک» اصرار و امید داشت.

***

به‌راستی چه می‌گویند یا چه می‌خواهند بگویند آن دسته از مدیران و مسؤولان مطبوعاتی مظهر رحمانیت نظام – حسب داعیه و ادعای دعایی البته – آنها که از رحمانیت نظام حرف زده و می‌زنند چرا در مراسم سومین سالیاد شادروان شمس، مهربانی، اخلاص، بی‌ادعایی و تعهد ایشان به انقلاب، امام راحل و حتی امام حاضر (مقام معظم رهبری) را برنتافته یا درنیافته‌اند. شمس نه کلام‌فروش بود و نه سلام‌فروش. اگر به حضرت پیر(ره) در عصر و زمانی که مدیریت روحانی انقلاب ندای «هل من ناصر ینصرنی» سر داده بود، لبیک گفت یا در باب خلف و جانشین برحق امام – رهبری معظم نظام – ذکر محامد نموده و صفاتی همچون جوانمردی، فضیلت و عیاری را به ایشان نسبت می‌داد و اذعان می‌نمود که حضرتش چندین بار او (شمس) را نواخته است، همه و همه از روی بصیرت و «فرزند زمان خویش بودن» برادر جلال بود و لاغیر. و یا حدود ۱۰ سال قبل در جمع شاعران و روزنامه‌نگاران اهواز صراحتاً اعلان کرد: «از بین همه مدعیان فرهنگ‌مداری و هنردوستی اعم از مکلّا و معمم، هیچ کسی در حد آقای خامنه‌ای از خدمات و زحمات برادرم قدردانی نکرده است. بویژه که جوانان را ترغیب به شناخت و مطالعه بیشتر آثار جلال کرد». پارسال در معیت نماینده مودب و ولایتمدار گرگان – حجت‌الاسلام طاهری از اعضای کمیسیون فرهنگی- به مرکز اسناد انقلاب راه یافتم. مدیر مومن و سفره‌دار مرکز به اعتبار یک بار نشست و اختلاط با آقا شمس، آنگاه که فهمید در آستانه سومین سالیاد آن مرحوم قرار داریم به نقل خاطره‌ای از آمدن استاد به مرکز اسناد پرداخت. حسینیان در باب مواضع و جایگاه شمس و جلال در قبل و بعد از انقلاب اقدام به نقل ماجرایی از زبان و زمان امام سجاد(ع) کرد که حاصل و خلاصه آن برای راوی «حدیث انقلاب» یعنی شمس راحل، به زعم بنده این شعر است:

در کعبه اگر دل سوی غیر است تو را
طاعت همه فسق و کعبه دیر است تو را
ور دل به خدا و ساکن میکده‌ای
می‌نوش که عاقبت به خیر است تو را

و فعلا هذا آخر دعوانا والسلام علیکم و رحمةالله

■ ■ ■

مردمسالاری دینی و غیردینی؛ وجوه تمایز و تشابه

■ حجت‌الاسلام‌والمسلمین دکتر محسن مهاجرنیا* ■

■ **پیش‌درآمد**

مبحث مردمسالاری دینی در چند دهه اخیر در محافل علمی و در عرصه جهانی به صورت قابل توجهی مطرح شده است؛ بویژه از سال ۱۳۴۷ که شبه‌قاره هند تجزیه و کشور نوبنیاد پاکستان از هندوستان جدا شد، این بحث مورد توجهی جدی واقع شد. در واقع زمانی که می‌خواستند نوع حکومت پاکستان را تعیین کنند، بحث جمهوری اسلامی مطرح شد و متفکر بزرگ، ابوالعلای مودودی، مدل تئودموکراسی را که ترجمه انگلیسی مردمسالاری دینی است، مطرح کرد. پس از آن در کشورهای سومالی، افغانستان و از همه مهم‌تر و جدی‌تر، در ایران مدل حکومتی جمهوری اسلامی مطرح شد. ذیلاً، در نوشتاری که می‌آید به بررسی این مفهوم مهم معاصر می‌پردازیم.

■ **معنای مردمسالاری دینی**

همواره ۲ دیدگاه درباره مردمسالاری دینی وجود داشته است. یک نگاه، نگاه ترکیبی است. مطابق نگاه ترکیبی برخی مسائل را باید از غرب گرفت و رنگ و لعاب اسلامی بر آن زد؛ مثلاً همانند کشورهای غربی، حزب و فعالیت‌های حزبی باید داشت هرچند فعالیت‌های احزاب، اسلامی است. مطابق این برداشت در مردمسالاری دینی هم وضعیت اینگونه است. از آنجا که در غرب دموکراسی تجربه شده است و مطابق مدعای این رویکرد، آخرین طرح بشر برای حکومت است که غربیان تا حدود زیادی توانسته‌اند معایب آن را برطرف کنند، ما می‌توانیم و ای بسا باید از این مدل استفاده کنیم. در یونان باستان، دموکراسی طرفداران زیادی داشت تا آنجا که تقریباً ۳۶۰ جمهوری در آن دوران شکل گرفت. پس از آن غربیان در قرون وسطا، همه مخالف دموکراسی بودند. در میان متفکران مشهور، افلاطون و ارسطو دموکراسی را قبول نداشتند و معتقد بودند حکومت باید در دست فیلسوفان باشد. همه فیلسوفان اسلامی نیز مخالف دموکراسی به معنای مدینه‌الاحرار بودند. این تفکر از فارابی تا ملاصدرا رایج است اما در دوران رنسانس این اندیشه، بار دیگر طرفدار پیدا کرد، چراکه در قرون وسطا مشروعیت حکومت‌ها را از ادیان می‌دانستند و وقتی دین کنار گذاشته شد، به ناچار برای گرفتن مشروعیت، به آرای مردم تکیه کردند. در کشورهای اسلامی وقتی تئوری مردمسالاری دینی مطرح شد، برخی گفتند همان تجربه را انجام می‌دهیم و روش را از آنها می‌گیریم و محتوا را از دین لذا این پرسش مطرح شد که دموکراسی شیوه و روش است یا یک اندیشه؟ افراد طرفدار این نظریه (نگاه نخست که در بالا آمد) معتقد بودند از آنجا که اصل در حکومت، محتواست، اِشکالی ندارد که قالب را از غربی‌ها اخذ کنیم، چراکه محتوای مردمسالاری دینی را اسلام تشکیل می‌دهد اما این افراد این نکته را مدنظر قرار ندادند که قالبی که در جامعه غربی شکل گرفته، برای آن جوامع و براساس اقتضائات آنها شکل گرفته است. لذا نمی‌توان قالب را از محتوای خود تهی کرد و محتوای دیگری را در آن ریخت. اسلام و دموکراسی رایج در غرب با یکدیگر تمایزات فراوانی دارند. دموکراسی در واقع سبک زندگی است. در جوامع دموکرات، برابری به معنای خاص خود مطرح است اما اسلام برابری را به معنایی که آنها مدنظر دارند، نمی‌پذیرد. یکی از مبانی اصلی دموکراسی اومانیسم است. در غرب محور انسان است. آیا اسلام این اندیشه را قبول دارد؟ یکی دیگر از مبانی دموکراسی، عقلگرایی است و تنها ابزار معرفت، عقل است. آیا این امر را اسلام می‌پذیرد؟ بنابراین مبانی دموکراسی با مبانی وحی منافات دارد و نمی‌توان آن قالب را به تن اسلام کرد. دیدگاه دومی نیز وجود دارد و آن اینکه درست است ما از یافته‌های بشر استفاده می‌کنیم اما این یافته‌ها را با توجه به جامعه خود و پس از انطباق با تعالیم دین، مورد استفاده قرار می‌دهیم بنابراین هم روش و هم محتوا را از دین اخذ می‌کنیم. تعبیر مقام معظم رهبری این است که مردمسالاری دینی مرکّب نیست بلکه بسیط است یعنی باید تمام مؤلفه‌های آن را از دین اخذ کنیم. به عبارت دیگر، دین هم قالب را تعیین می‌کند و هم محتوا را. با آنکه در اسلام، از دموکراسی و مراجعه به آرای عمومی سخنی به میان نیامده است، با توجه به آموزه‌های دینی و سنت نبوی و علوی در صدر اسلام، می‌توان گفت ما در درون دین زمینه‌های دموکراسی را مشاهده می‌کنیم؛ البته با اقتضائات موجود در هر زمان. مثلاً در صدر اسلام، پیامبر(ص) تا زمانی که در مکه بودند، مورد اقبال عمومی قرار نداشتند لذا حکومت تشکیل ندادند ولی هنگامی که در مدینه با اقبال عمومی مواجه شدند، اقدام به تشکیل حکومت کردند. در دوره امام علی(ع) نیز پس از آنکه مردم با اصرار فراوان از آن حضرت تقاضا کردند که حکومت را بپذیرند، آن حضرت قبول ریاست فرمودند. مردم با امیرالمؤمنین(ع) بیعت کردند؛ بیعت و استقبالی که در تاریخ بی‌سابقه بود. بنابر این دیدگاه، در درون اسلام نوعی دموکراسی وجود دارد. این دموکراسی البته نه از نوع غربی آن، بلکه برخوردار از بنمایه‌های دینی است. حضرت امیر(ع) در خطبه شقشقیه می‌فرمایند: «لولا حضور الحاضر...»؛ این سخن آن حضرت نشان می‌دهد مشارکت عمومی در تشکیل حکومت نقش اساسی دارد. دیدگاه دوم نزدیک به حقیقت دموکراسی دینی است و تکیه بر دیدگاه اول نمی‌توان دستاورد غرب را با دین جمع کرد.

■ **مؤلفه‌های مردمسالاری دینی**

در مردمسالاری دینی این بحث اساسی مطرح است که مبانی موجود در مردمسالاری دینی و مؤلفه‌های تاثیرگذار در آن چیست؟ به عبارتی، مردمسالاری دینی دارای چه خصوصیاتی است که آن را از دیگر مدل‌های رایج در حکومت‌ها متمایز کرده است؟ علاوه بر این باید دید مردمسالاری دینی چه اهدافی را دنبال می‌کند که آن را از دیگر حکومت‌ها جدا می‌کند؟ در باب مشروعیت مردمسالاری دینی، بعضی اعتقاد دارند که مشروعیت به محتوا بازمی‌گردد و برخی دیگر مشروعیت را مبتنی بر رأی مردم و آرای اکثریت می‌دانند. عده‌ای هم مشروعیت را به هر دو داده‌اند و در مقابل، برخی هم این ثنویت را شرک می‌دانند. بعضی نیز اعتقاد دارند از آنجا که یکی از ارکان مردمسالاری دینی، مردم هستند، همین که مردم آن نظام را انتخاب کردند، این کشف می‌کند که این حکومت دینی بوده است. از این نظریه با عنوان نظریه کشف یاد می‌شود. تفاوت دیدگاه اسلامی با دیدگاه غربی این است که در غرب رأی و خواسته مردم ملاک است اما در مردمسالاری از نوع دینی و اسلامی به دین و مبانی دینی تمسک می‌کنیم. در غرب، مردمسالاری دارای مبانی مختلفی از جمله اومانیسم، ناسیونالیسم، سکولاریسم و مواردی از این دست است که اسلام به نحو مطلق این مبانی را قبول ندارد و حتی در برخی موارد، با آنها در تضاد و مخالفت است. در دموکراسی، اصلی به نام آزادی وجود دارد؛ این آزادی در اسلام، در چارچوب قانون و احکام الهی مطرح است. ما در مقابل سکولاریسم، اعتقاد به توحید داریم و معتقدیم مالک مطلق هستی خداوند است. اصل توحید باید در تمام قوانین موجود در حکومت اسلامی ساری و جاری باشد تا مشروعیت در حکومت اسلامی معنا پیدا کند. در غرب انسان به جای خدا نشسته است ولی در مردمسالاری دینی انسان خلیفه الهی است و در عین اینکه دارای کرامت و عظمت است، این عظمت را از خدا دارد. مبنای دیگر در اندیشه غربی این است که عقل منهای وحی می‌تواند قوانین لازم را برای سعادت بشر تأمین کند حال اینکه در دین در کنار عقل و حس، وحی نیز رسمیت دارد. در اندیشه‌اسلامی منابع معرفت منحصر در عقل نیست. در عین اینکه اسلام عقل را به رسمیت می‌شناسد، در کنار عقل، حس و وحی را نیز می‌پذیرد. این مبانی درواقع در مقابل هم هستند و با یکدیگر قابل جمع نیستند. شایسته‌سالاری، یکی دیگر از اصول مردمسالاری دینی است. این اصل در دموکراسی وجود ندارد. در نهایت در بحث انتخابات نیز در مواردی که نصی وجود ندارد، ما هم، در مردمسالاری دینی، معتقد به رأی اکثریت می‌شویم. اصل دیگر مردمسالاری دینی، بحث آرمانگرایی است. مردمسالاری دینی یک نظام ایستا نیست بلکه پویاست و برای رسیدن به کمال و سعادت طراحی شده است. حکومت اسلامی نقش هدایتگری دارد و باید بستری را در جامعه فراهم کند تا در آن بستر، افراد جامعه برای رسیدن به کمال رقابت کنند. واقعگرایی نیز یکی دیگر از اصولی است که در حکومت اسلامی مبتنی بر نظریه مردمسالاری دینی باید مورد توجه قرار گیرد.

*عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

منبع: فصلنامه علوم انسانی اسلامی صدرا

تقویم تاریخ

به شهادت رسیدن «مختار بن ابوعبیده ثقفی» (۶۷ ق)

مختار بن ابوعبیده ثقفی پس از هلاکت معاویه‌بن ابی‌سفیان، از جمله رهبران انقلابی کوفه بود که از امام حسین(ع) و نماینده‌اش حضرت مسلم بن‌عقیل(ع) حمایت کرد و در نتیجه، از سوی عبیدالله بن زیاد، عامل یزید در کوفه، دستگیر و زندانی شد. مختار در ایام قیام امام حسین(ع) همچنان در زندان عبیدالله بن‌زیاد به سر می‌برد تا اینکه به وساطت شوهر خواهرش، عبدالله بن‌عمر در نزد یزید بن‌معاویه، از زندان آزاد شد. پس از مرگ یزید، جهت خونخواهی امام حسین(ع) در کوفه قیام کرد و جمع کثیری به او پیوسته و تمام قاتلان امام حسین(ع) و عناصر اصلی ضد امام حسین(ع) و اهل‌بیت(ع) را دستگیر و به مکافات اعمالشان رساند. مختار ثقفی پس از ۱۸ ماه حکومت در کوفه و نواحی آن، در چهاردهم رمضان سال ۶۷ قمری در برابر لشکریان عبدالله بن‌زبیر به فرماندهی مصعب بن‌زبیر، متحمل شکست شده و در این نبرد به شهادت رسید.

■ ■ ■

فاجعه کشتار مسلمانان فلسطینی در شهر الخلیل (۱۴۱۴ ق)

در این روز، یک صهیونیست افراطی، نمازگزاران روزه‌دار فلسطینی را در حرم مطهر حضرت ابراهیم(ع) در شهر الخلیل واقع در کرانه غربی رود اردن به رگبار مسلسل بست و ۲۹ تن را شهید و تعداد زیادی را مجروح کرد. این ترور که بار دیگر خصومت صهیونیست‌ها با مسلمانان را به اثبات رساند، واکنش تند جهان اسلام را به دنبال داشت به طوری که مذاکرات سازش اعراب و اسرائیل را برای مدتی به حال تعلیق درآورد. این حمله وحشیانه باعث گسترش ناآرامی در سرزمین‌های اشغالی شد و مقابله با رژیم صهیونیستی را شدت بخشید. با توجه به این واکنش‌ها، تل‌آویو، فرد تروریست را دستگیر و محاکمه کرد اما با ادعای اینکه او دیوانه است و جنون دارد از مجازاتش سر باز زد.

■ ■ ■

بازگرداندن حاکمیت «هنگ‌کنگ» از انگلیس به چین (۱۹۹۷م)

جزیره هنگ‌کنگ با وسعت ۱۰۳۵ کیلومتر مربع در ساحل شرقی سرزمین اصلی چین قرار دارد. این سرزمین طی جنگ اول تریاک که در سال ۱۸۳۹م میان چین و انگلیس روی داد، طی قراردادی، به‌عنوان امتیازی استعماری، در اختیار انگلستان قرار گرفت و در سال ۱۸۹۸م، انگلستان طی یک قرارداد ۹۹ ساله با دولت چین، آن را به اجاره خود درآورد. هنگ‌کنگ به مرور رو به توسعه و پیشرفت نهاد و به یک مرکز بازرگانی و داد و ستد مهم در آسیای خاوری مبدل شد. شرایط خاص اقتصادی حاکم بر هنگ‌کنگ به ویژه پس از روی کار آمدن دولت کمونیست چین در اواخر دهه ۱۹۴۰م، آن را به منطقه‌ای خودکفا، مولد و صادرکننده صنایع سبک و... مبدل کرد و پول و ثروت هنگفتی را در آنجا متمرکز کرد. در اوایل دهه ۱۹۸۰م مذاکراتی میان پکن و لندن آغاز شد و درباره سرنوشت و آینده هنگ‌کنگ که قرارداد اجاره ۹۹ ساله آن در سال ۱۹۹۷م به پایان می‌رسید، بررسی‌هایی صورت گرفت. در نهایت، توافق شد مالکیت چین بر هنگ‌کنگ بدون هیچ ابهامی محترم و به رسمیت شناخته شود و این جزیره از خودمختاری داخلی در حد عالی برخوردار باشد. در سپتامبر ۱۹۹۱م مردم هنگ‌کنگ پس از یکصد و پنجاه سال به پای صندوق‌های رأی رفتند و نمایندگان مجلس قانونگذاری خود را انتخاب کردند. سرانجام در ساعت صفر روز اول جولای سال ۱۹۹۷م، چین، طی تشریفات از پیش طراحی شده‌ای، هنگ‌کنگ را رسماً تحویل گرفت و این بندر، پس از ۱۵۷ سال به سرزمین مادری‌اش بازگشت. بنا بر توافق قبلی و قانونی، مردم هنگ‌کنگ، حقوق و آزادی‌های خود را همچنان حفظ خواهند کرد و استقلال و آزادی عمل این منطقه به عنوان یک مرکز داد و ستد مالی بین‌المللی محترم شمرده خواهد شد. با الحاق هنگ‌کنگ به چین، اقتصاد باز و آزاد و آزادی‌های اجتماعی هنگ‌کنگ از یک سو و سیاست کنترل جدی در دیگر نواحی سرزمین پهناور چین از سوی دیگر، کشور چین را به مملکتی با ۲ نظام حکومتی متفاوت مبدل کرده است.